

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح سفارش‌نامه امیر المؤمنین

به فرزندش، امام حسن علیهم السلام (۱)

پنجشنبه ۰۹-۱۴۳۴، ۲۰-۰۴-۱۳۹۲، ۱۱-۰۷-۲۰۱۳

I.

(نامه ۳۱، نهج البلاغة، نسخه فیض الإسلام)

۱. متن و ترجمه سفارش‌نامه امیر المؤمنین به فرزندش امام حسن علیهم السلام:

وَمِنْ وَصِيَّةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْحَسَنِ أَبِنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ كُتُبَاهَا إِلَيْهِ بِالْحَاضِرِينَ مُنْصَرِفًا مِنْ صَفَنِ: مِنَ الْوَالِدِ الْفَانِ الْمُقْرَرِ لِلزَّمَانِ الْمُدْبِرِ الْعُمُرِ الْمُسْتَسِلِمِ لِلَّدَهْرِ الدَّامِ لِلْدُّنْيَا السَّاكِنِ مَسَاكِنَ الْمَوْتَى الظَّاعِنِ عَنْهَا عَدًّا إِلَى الْمَوْلُودِ الْمَوْمَلِ مَا لَا يُدْرِكُ السَّالِكُ سَبِيلٌ مِنْ قَدْ هَلَكَ غَرَضُ الْأَسْقَامِ وَ رَهِينَةً الْأَيَامِ وَ رَمِيمَةً الْمَصَائِبِ وَ عَبْدَ الدُّنْيَا وَ تَاجِرَ الْغُرُورِ وَ غَرِيمَ الْمُنْتَابِيَا وَ أَسْبِرَ الْمَوْتَى وَ خَلِيفَ الْأَهْمُومِ وَ قَرِينَ الْأَخْرَانِ وَ تَصْبِيبَ الْأَفَاتِ وَ صَرْبِيعَ الشَّهَوَاتِ وَ خَلِيقَةَ الْأَمْوَاتِ. أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ فِيمَا تَبَيَّنَتْ مِنْ أَدْبَارِ الدُّنْيَا عَنِي وَ جُمُوحَ الدَّاهِرِ عَلِيٍّ وَ أَقْبَالَ الْآخِرَةِ إِلَيَّ مَا يَزَّعْنِي عَنْ ذِكْرِ مَنْ سَوَاهُ وَ الْاِهْتِيَامُ بِمَا وَرَأَيْتُ غَيْرَ أَنِّي حَيْثُ تَقَرَّرَدَ بِي دُونَ هُمُومِ النَّاسِ هُمْ نَفْسِي فَصَدَقَنِي رَأِيِّي وَ صَرَّحَ لِي مَحْضُ أَمْرِي فَفَأَفْضَنَتِي بِي إِلَى حَدٍ لَا يَكُونُ فِيهِ لَعْبٌ وَ صِدْقٌ لَا يَشُوبُهُ كَذَبٌ. وَجَدْنِكَ بَعْضِي بَلْ وَجَدْنِكَ كَلِّي حَلَّيْ كَلَّ شَيْئًا لَوْ أَصَابَكَ أَصَابَنِي وَ كَلَّ الْمَوْتُ لَوْ أَذَاكَ أَتَانِي فَعَنَانِي مِنْ أَمْرِكَ مَا يَعْنِيَنِي فَكَتَبَتُ إِلَيْكَ كَتَابِي مُسْتَظْهَرًا بِهِ أَنْ أَنَا بَقِيَتُ أَكَ أَوْ فَيَنِتُ... وَ از سفارش او علیه السلام است به حسن بن علی علیهم السلام که آن را به او نوشته هنگام بازگشت از صفين، در حاضرین.

از پدری که فانی است، و اقرار کننده برای زمان، پشت کننده به عمر، تسلیم شده به روزگار (گیتی)، نکوهنده دنیا، و جای گرفته در جایگاه‌های مردگان، و کوچنده از آن فردا، به فرزندی آرزومند آنچه به دست نیاید، رونده راه کسانی که هلاک شدند، آماج بیماری‌ها، و گروگان روزها، نشانه تیر مصیبت‌ها، و بنده دنیا، و تاجر فربیب، و وام دار (دستخوش) نابودی‌ها، و اسیر مرگ، و هم پیمان اندوها، و هدم غمها، و نشان برافراشته آفت‌ها، و زمین خورده شهوت‌ها، و جانشین مردها.

اما بعد، در آنچه آشکارا دیدم از پشت کردن دنیا بر خود، و سرکشی روزگار را بر خویش، و روی آوردن آخرت بر خویشن، چیزی است که باز می‌داردم از یاد کسی جز خود، و همت گماشتن بدانچه پشت سر دارم، جز آن که چون تتها اندوه خود مرا بود، نه اندوه مردمان، و راست انگاشت مرا نظرم، و بازگرداند مرا از هوایم، و آشکار نمود برایم حقیقت کارم را، و کشاندم سوی جیتی بی هیچ بازی، و صداقتی بی هیچ دروغ، یافتم تو را پاره‌ای از خود، بلکه همه خود، تا آنجا که گویی اگر تو را گزندی رسد، مرا رسیده باشد، و چون مرگ تو را دریابد، مرا دریافته باشد، در رنج افکندم از کار تو آنچه در رنج می‌افکدم از کار خود، پس نوشتتم سوی تو این نامه خود را تا پشتیبانی بوده باشم با آن تو را، که چه باقی مانم برای تو، و یا فانی شوم.

II. شرح سفارش‌نامه امیر المؤمنین به فرزندش امام حسن علیهم السلام

در سر و حکمت سفارشات معصومان و محبوبان حق تعالی به یک دیگر: پیش از شرح سفارشات گرانقدر امیر المؤمنین به فرزند بزرگوار خود، امام حست مجتبی علیهم السلام بیان شمه‌ای از اسرار و حکمت‌های این گونه سفارشات توسط معصومان و محبوبان حق تعالی به یک دیگر ضروری است.

برخی از اهل غفلت و جهالت نسبت به مقام معصومین علیهم السلام این نوع سفارشات را دستاویزی برای خود قرار می‌دهند برای انکار و نفی عصمت و عدالت و شأن الهی آن بزرگواران. اما کسانی که مقام و شأن امامان معصوم علیهم السلام را برتر از سفارش به حق و نهی از باطل می‌دانند، آنها مخاطب اصلی این گونه سفارشات را غیر معصومین دانسته‌اند، مانند خطاب خدای تعالی به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آنچه که می‌فرماید، "وَقَضَى رَبُّكَ لَا تَعْبُدُوا إِلَيْهِ وَ بِالْوَالِدِينِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغُنَّ عِنْدَكُمُ الْكِبَرُ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَّاهُمَا فَلَا تُقْلِنْ لَهُمَا أَفَ وَ لَا تَنْهَرْهُمَا وَ قُلْ لَهُمَا قُوْلًا كَرِيمًا" (الإسراء: ۱۷)

دو، نزد تو به پیری رسند، به آنان اف مگو و بر آنها بانگ مزن و با ایشان سخن به نکویی بگوی!، که هر چند نهی‌های پایان ایا آیه کریمه درباره نحوه رفتار با پدر و مادر در ظاهر کلام خطاب به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است، مراد اصلی دیگران است، زیرا اولًا، پدر و مادر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در زمان نزول این آیه کریمه زنده نبودند، و ثانیا، خلق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به همه عباد الله کریمانه بود.

پس، این گروه مخاطب حقیقی این سفارشات را عامه مردم و یا نوع انسان‌ها می‌دانند، نه امام معصوم و محبوبان ازلی حق تعالی علیهم السلام. برای مثال، مرحوم فیض الإسلام پیش از ترجمه و شرح این سفارش‌نامه چنین می‌گوید (ترجمه و شرح نهج البلاغه، فیض الإسلام، ج ۵، ص ۹۰۸-۹۰۷):

و در اندرزهای بسیاری که داده راههای سعادت و نیکختی را نشان داده است، و روی سخن امام علیه السلام در این وصیت نامه با افراد بشر است نه خصوص امام حسن علیه السلام تا گفته شود: بعضی کلمات این وصیت نامه مانند عبد الدنیا و تاجر

الغور با شأن امام و مقام عصمت مناسبت ندارد، پس ناچار بایستی در صدد تأویل برآمد یعنی از معنی ظاهر این کلمات چشم پوشید و معنی که در ظاهر مستفاد نیست متوجه گردید، در صورتیکه اگر روی سخن با افراد بشر باشد بتأویل نیاز نداریم، زیرا خاندان عصمت و طهارت را اگر چه خداوند از هر عیب و نقصی دور و آراسته قرار داده، ولی ایشان هم بدستور حق تعالی خود را نستوده در ظاهر خویشن را مانند دیگران می‌نمایاند، و با وجود این شارح بحرانی رحمه الله از ابو جعفر ابن بابویه قمی علیه الرّحمة روایت کند که امام علیه السلام این وصیت را برای فرزند خود محمد بن حفیه نوشت.

به تعبیر تویسندہای دیگر:

این اوصاف از مقوله بیان نوعی است و مراد حضرت علیه السلام نوع فرزندانی است که به سبب جوانی و کم تجربگی دستخوش آرزو هایند و در معرض مهکات قرار دارند و گر نه امام حسن علیه السلام به سبب عصمت و با وجود ملکه تقوی مصدق این اوصاف نیست و غرض کلی امام علیه السلام هدایت و هشدار به نوع جوانان و فرزندان است اما فرزند خود را طرف خطاب و اندرز قرار داده زیرا این اندرزگویی غیر مستقیم مؤثرتر از ملامت مستقیم است.

در همین ارتباط، گفته شده است:

بعضی در اینکه مخاطب این نامه امام مجتبی علیه السلام باشد تردید کرده اند، و برخی از تعبیرات آن را با مقام مقدس آن حضرت ناسازگار دیده اند، و گمان کرده اند مخاطب محمد حنفیه است چنان که سید بن طاووس، به نقل بحار، به سندی آن را به محمد حنفیه نسبت داده ولی نقل های موثق مثل کافی و غیره طرف را حضرت امام حسن علیه السلام می دانند، و تعبیرات مذکور قابل توجیه است.

مرحوم امام خمینی رضوان الله تعالى علیه در باب این نوع سفارشات نظری دیگر دارند. برای مثال، درباره سفارشات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به امیر المؤمنین علیه السلام چنین می فرمایند (چهل حدیث، ص 470): در این حدیث شریف از جهات عدیده معلوم می شود که این وصیت هایی که جناب رسول اکرم صلی الله علیه و آله به جناب مولا امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند در نظر مبارکشان خیلی مهم بود.

یکی آن که به جناب امیر المؤمنین علیه السلام وصیت فرمودند، با آن که آن سرور منزهتر از آن [بودند] که احتمال مسامحه در حدود شرعیه و در اوامر الهیه نسبت به ایشان برود، ولی چون خود مطلب در نظر مبارک رسول الله، صلی الله علیه و آله، خیلی مهم بوده، از سفارش خودداری نفرمودند. و خیلی متعارف است که امری را که در نظر ایشان مهم است و اعتنا به شان آن دارد، برای اظهار اهمیت آن سفارش می نماید، و لو به کسی که بداند آن را اتیان می کند.

اما احتمال آنکه سفارش به آن حضرت برای ایصال به سایرین باشد، از قبیل "إِيَّاكَ أَعُنْ..." بعد است [اشارة است به ضرب المثل مشهور "إِيَّاكَ أَعُنْيَ وَ اسْمَعْيَ يَا جَازَةً"، که مرادف آن در فارسی این است، "در به تو می گوییم، دیوار تو بشنو!")، زیرا که سوق حدیث شهادت می دهد که به خود حضرت توجه داشته و منظور نظر مستقلان آن بزرگوار بوده، چنانچه کلمه "في نفسك"، و امر به حفظ، و دعای به اعانت شاهد است. و این نحو وصیت ها متعارف است، و بین ائمه طاهرين علیهم السلام بعضی به بعضی رایج بوده، و هر یک از سوق عبار انشان معلوم است که منظور خود آن بزرگواران بوده اند، چنانچه در یکی از وصیت ها جناب امیر المؤمنین، علیه السلام، می فرماید به حضرت امام حسن و امام حسین علیهم السلام، "این وصیت من است به شما دو نفر و سایر اهل بیت و آن کسی که کتاب من به او برسد" (نامه 47، نهج البلاغه، ف) و معلوم است که در این وصیت حسین علیهم السلام داخل بودند. و این وصیتها کشف می کند از شدت اهمیت مطلب، و شدت علاقه آن بزرگواران بعضی به بعضی. بالجمله، نفس بودن جناب امیر المؤمنین، علیه السلام، طرف وصیت، کشف از بزرگی مطلب و اهمیت آن می کند.

و دیگر آنکه با این که طرف حضرت امیر بوده و آن جناب ممکن نبود از وصیت حضرت رسول تخطی فرماید و فتو و سستی نماید، با این وصف، با این تأکیدات اکیده مطلب را ادا فرموده.

و دیگر آنکه پس از آنکه فرمود، "وصیت می کنم تو را"، برای جلب نظر آن سرور به اهمیت وصیت ها، فرمود، "حفظ [کن] آنها را از من!", و پس از آن، برای آنکه علاقه داشت که حضرت این مهمات را اتیان کند، دعا کرد که "خداؤندا، او را اعانت فرمای!" و دیگر تأکیداتی که در هر یک از جمله ها علی حده ذکر فرموده، از قبیل "نون" تأکید، و تکرار، و غیر آن که محتاج به ذکر نیست.

پس، معلوم شد که این مطالب از مهمات است. و البته معلوم است که در هیچیک از این امور برای خود آن بزرگوار نفعی متصور نیست، بلکه مقصود نفع رساندن به طرف بوده. و جناب امیر علیه السلام گرچه طرف مخاطبه است اصاله، ولی چون تکالیف عمومی مشترک است، باید حتی الامکان جدیت کنیم که وصیتهای جناب رسول زمین نماند. و باید بدانیم که شدت علاقه جناب رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، به حضرت امیر علیه السلام اقتضا می کند که نفع این مطالب خیلی زیاد باشد و اهمیت آنها بسیار باشد که به این طرز بیان فرموده است و الله العالم.

و در جایی دیگر درباره ادعیه و ناله و زاری آن بزرگواران چنین می فرمایند (صحیفه امام، ج 20، ص 55):

توجه کنید که دنیا را به چیزی نگیرید، توجه کنید که همه رفتی هستیم و باید به خدای تبارک و تعالی نزدیک بشویم تا آن جا مارا راه بدهند. شما ادعیه ائمه اطهار را ملاحظه کنید، ادعیه شلاقه‌هایی است که بر فرق مهاها زده می‌شود. اینهایی که به واقعیت و به عقیده ما معمول از هر خطای است، بینید که در ادعیه‌ها چه جور عجز و ناله می‌کنند، برای اینکه مطلب بزرگ است. مقام بشر هر چه باشد، مقام خاتم النبینین بالاترین مقام، لکن وقتی که این مقام را با مقام الوهیت ملاحظه بکنیم که خود آنها می‌بینند، هیچ است در مقابل همه چیز. آنی که آنها فهمیدند از عظمت خدا، آنها را وادار کرده است آن طور از و نیاز کنند و اعتراض به تقصیر. شما در ادعیه امیر المؤمنین، خود رسول خدا، حضرت سجاد- سلام اللہ علیہ ساير ائمه، ملاحظه کنید چه جملاتی هست و ما چطور بعیدیم از این معانی، چه معارفی در این ادعیه هست که ما محرومیم از آن معارف، چه آتش‌سوزی در قلب این خاصان خدا بوده است که برای فراق خدا می‌سوختند و آتش جهنم را می‌گفتند اگر صبر کنیم، صبر در فراق را چه کنیم؟ اینها برای ما مثل یک افسانه است، لکن واقعیت است، واقعیتی که آنها فهمیده‌اند و ما نفهمیدیم.

باز در سخنانی دیگر می‌فرمایند (صحیفه امام، ج 20، ص 361-359):

من واقعاً نمی‌دانم راجع به حضرت امیر از کجا شروع کنم؛ مسئله بغرنجی است؛ مسئله‌ای نیست که انسان بتواند بفهمد این همه ناله‌هایی که ایشان می‌زده است، سر در چاه می‌کرده ناله می‌کرده، هر جا می‌رسیده ناله می‌کرده، این دعا‌هایی که از ایشان وارد شده است که در آن، آن همه ناله است، اینها چی است. آیا حضرت امیر سلام اللہ علیہ برای خاطر اینکه توجه به این دنیا دارد و از مرتبه وحدت به سوی کثیر آمده است، این قدر فریاد می‌زند؟ آیا توجه به کثرت موجب این همه فریاد ایشان است؟ آیا در آن ناله‌های شب و در آن چاهها، که ایشان ناله می‌زده است و در آن مواردی که ایشان با خدای تبارک و تعالی مناجات می‌کرده است، راجع به این معنا بوده است؟ راجع به این بوده است که خدای، مرا از جوار خودت برگرداندی به عالم کثیر؛ و همان حرفی که رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرمودند؛ از ایشان نقل شده است که "[إِنَّهُ] لِيَغْنِيَ قَلْبِيَ وَ إِنَّهُ لَأَسْتَغْفِرُ بِاللَّهِ سَبْعِينَ مَرَّةً" (کدورتی بر قلب من حاصل می‌شود و من در هر روز هفتاد بار استغفار می‌کنم) این "یغنان علی قلبی"، یعنی همین طوری یک کدورت حاصل می‌شده یا همین رجوع به کثیر کدورت بوده؟ توجه به این عالم طبیعت با اینکه در نظر آنها جلوه خداست، مع ذلك، از آن جلوه باطنی و از آن مرتبه غیر حضرت الوهیت، آنها را واداشته است. از این جهت ناله می‌زندند. این مسئله است که ما نمی‌توانیم ادراکش را بکنیم. ما خیال می‌کنیم که این حرف‌هایی که فلاسفه می‌گویند، این حرف‌هایی که عرفای علمی می‌گویند، این حرف‌هایی که حکما می‌گویند، اینها نمونه‌ای از این مسائل است، نمونه‌ای از آن مسائلی است که برای ولی اعظم، ولی اللہ اعظم و برای اولیای بزرگ خدا حاصل شده است. اینها همه مسائل علمی است. مسئله عرفان علمی، فلسفه علمی و حکمت علمی. اینها علمی است، غیر آن معنایی است که باید باشد. یافتن، مسئله دیگری است و غرق شدن در آن مسائل مسئله بالاتر و محو شدن در همه مسائل، مرتبه بالاتر و صعق (بیهوشی) [که] از برایشان حاصل می‌شده است، این از بالاتر و رجوع از آنچا برای آنها مشکل بوده است، دردناک بوده است. هیچ دردی بالاتر از این نبوده است که از آن مرتبه غیب، از آنچایی که لقای خداست، بدون اینکه کسی در کار باشد، بدون اینکه خودشان هم در کار باشند، از آنچا وقتی برگشت می‌کنند به این عالم، خوب این خیلی سخت است برایشان. این مسئله در همه اولیای خدا بوده است، از حضرت آدم تا رسول خدا. و این یک مطلبی است که ماهای نمی‌توانیم ادراک کنیم. ما جز اینکه همین چیزهایی [را] که مربوط به همین عالم است، همه‌اش طبیعی است، حتی عرفان هم طبیعی است [نمی‌توانیم درک کنیم]. حتی حکمت هم طبیعی است و حتی فلسفه هم طبیعی است؛ همه اینها یک امور طبیعی است. ما در همین حدود [درک می‌کنیم]. آنی که غایت آمال عارفین بوده همین بوده است؛ عارفین علمی، این غیر آنی است که آنها ادراک می‌کرند. ما درباره او چه می‌توانیم بگوییم؟

البته وقتی رجوع به کثیر هم می‌کرند، مصیبت‌هایی که برشان و بر مسلمین وارد می‌شده است، آن هم کمرشکن بوده. آنها همه مصایب را داشته‌اند؛ متنها مصایب معمونیشان غلبه داشته است بر همه چیزها. رجو عshan از عالم صعق، صحو، از عالم محو به عالم صحو، این رجوع برایشان مشکل بوده است، دردناک بوده. اما وقتی رجوع کردن، آنها چون مظہر رحمت خدا هستند، می‌خواهند همه مردم سعادتمند باشند. وقتی می‌بینند که مردم این طور هستند، مردم دارند دسته دسته به جهنم می‌روند، دسته به دسته برای خودشان جهنم تهیه می‌کنند، آنها از این رنج می‌برند، حتی ... برای اینکه کفار هم به جهنم می‌روند، آنها رنج ببرند. آنها رحمت هستند. یا وقتی ملاحظه می‌کنند که حکومت عدل می‌خواهد تشکیل بدهد، آن وقت برای حکومت عدل، آن قدر رنج می‌برد و آن قدر سیلی می‌خورد! این هم رنج دارد، نه از باب اینکه برای خودش، برای اینکه می‌خواهد مردم را به عدالت برساند و مردم زیر بار نمی‌روند. این چیزی است که از صدر عالم تا آخر هست. (پایان نقل)

اشاره: قرآن کریم عباد خاص خدای تعالی را دو صنف معرفی می‌فرماید، صنفی که محب خدای سبحان می‌باشد، بدون آن که محبوب او باشند، و دیگر صنفی که محبوب حق تعالی می‌باشد، این صنف خود نیز دو طایفه می‌باشد، یکی آنان که از ازل محبوب خدا عز و جل بوده‌اند، و دیگری آنان که اول محب بوده‌اند و به سبب متابعت محبوبان ازلی و عنایت آنان به ایشان به محبوبان پیوسته‌اند. در این ارتباط گفته‌اند:

چون استعدادهای ایشان مختلف است، سلوک آنان نیز متفاوت می‌گردد. مثلاً، محبوب مراد، پیش از آنکه قدم در راه سلوک بر دارد، با جذبه ربوده می‌شود، و در نتیجه، نهایات او پیش از بدایتش خواهد بود، به عکس محبت مرید. و برخی به خاطر ویژگی خاصی که در اوست، به بعضی از مقامات نمی‌پردازد، و یا در آن توقف نمی‌کند بدین نحو. مرحوم سید حیدر آملی رضوان الله تعالى عليه در کتاب "المقامتات من كتاب نص النصوص" (ص 132 131) فرق سلوک محبی و سلوک محبوبی را با استشهاد به آیات قرآن کریم بیان فرموده است.

با توجه به این فرق می‌گوییم، امامان معصوم اهل بیت علیهم السلام بنا بر شواهد و ادله فراوان محبوبان ازلی حق تعالی می‌باشند، که سلوکشان بعد از فناعشان فی الله و بقاعشان بالله است، و متابعت شریعت، و مخاطب و صیت ایشان را ادب حضور است، نه و سیله و مرکب وصول. این اجمال را تفصیلی بیشتری باید، و إن شاء الله، در جای مناسبش شرح داده شود.

من الْوَالِدِ الْفَانِ: از پدری که فانی است. "والد" یعنی پدر، و در اینجا هم معنای روحانی و حقیقی آن مراد است و هم معنای جسمانی و مجازی آن.

توّجّه شود به استفاده از صیغه‌ی فاعلی "الفان"، و دیگر اسم فاعل‌هایی که امام علی علیه السلام برای توصیف خود بکار می‌برند. اسم فاعل، به خلاف فعل، دلالت بر حصول و تحقق وصف و استمرار و ثبات آن دارد. پس، یا مراد تأکید است، و یا حصول و تحقق، و در اینجا این معنی دوم مناسب‌تر است. یعنی، پدری که هم اینک فانی است از خود، و باقی است به توسط الله، این نصایح و سفارشات را برای تو می‌نویسد، پس آنها را کلامی حق بدان، و تردیدی در صحّت آنها و خیرخواهی گوینده‌اش نسبت به تو روا مدار.

خدای تعالی می‌فرماید:
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا أُفْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ وَأَنَّتِ حِلْ بِهَذَا الْبَلَدِ وَالِّدِ وَمَا وَلَدَ لَقَدْ حَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ
مولانا در دفتر اول مثنوی اشارتی دارد به این سوره مبارکه، و آنچه در باب انواع سلوک گفته شد:

عاشقِ رنج است ندان تن ای بـ
خیز لا افسیم بخوان تا فی کـبـد
از گـبـد فارغ بـدم با روی تو
وز رـبـد صافـی بـدم در جـوـی تو

4. المـقـرـ للـزـمانـ: و اقرار کننده برای زمان. اسم فاعل "مقـرـ" از "اقرار"، اعتراف به و اظهار امری است به صورت وصفی ثابت و پایدار برای خود. این سفارشات را پدری برای تو می‌نویسد که فانی است و اقرار کننده است به نفع زمان. یعنی، اقرار می‌کند که زمان چیره می‌شود بر هرچه در آن است و فرسوده می‌گرداند آن را، و دگرگون می‌کند احوال شخص را. اشارتی است به این که زمان جنبه بشری او علیه السلام را فرسوده گردانده است.

5. المـدـبـرـ الـعـرـ: پشت کننده به عمر. روی سوی فناء و رحلت از این دنیا دارم، و پشت به عمر و زندگانی این جهان. هنگام نگارش این سفارشنامه سن مبارک حضرت علی علیه السلام از شصت گذشته بود، و امام حسن مجتبی علیه السلام هم نزدیک به سی و سه ساله بودند.

6. المـسـتـسـلـمـ لـلـدـهـرـ: تسليم شده به روزگار (گتی). اشارتی است به مقام تسليم در برابر حق تعالی هر چند آن را به روزگار نسبت داد، چه حوادث روزگار همه به حکم الهی واقع می‌شوند، و عبد را بر آنها حکمی نیست. این به معنای نفی اراده و اختیار از انسان نیست.

نقل شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود، "لَا تَسْبُوا الدَّهْرَ؛ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الدَّهْرُ" (شنام نهید روزگار را، چه خدا خود همان دهر است).

7. الدـامـ لـلـدـنـیـاـ: نکوهنده دنیا. پدری که دنیا را سرزنش می‌کند و پست می‌داند، و تعلق خاطری بدان ندارد، به حقیقت، نه از روی غرور و فربی.

چنانچه گفته شده است، "الـدـنـیـاـ" مؤنث "أدـنـیـ" است از "الـدـنـوـ" یا "الـدـنـاءـةـ" (پستی، خست)، یعنی سرایی که نزدیکی زیادی به ما دارد در مقایسه با آخرت، از آن حیث که ما دنیوی و حسی و طبیعی می‌باشیم. چون طبیعت به اکثر افراد نوع بشر نزدیکتر است به خاطر جسمانی بودن آنها و عدم کمال روحی اشان، تعلق بدان مذموم است و سـدـ رـاهـ و تـعـالـیـ، و گـرـنـهـ هـمـینـ دـنـیـاـ یـاـ طـبـیـعـتـ اـزـ آـیـاتـ خـدـایـ تـعـالـیـ و رـحـمـتـ و لـطـفـ اـوـسـتـ، و بـدـونـ وـرـودـ درـ آـنـ و عـبـورـ اـزـ آـنـ، تـحـصـیـلـ کـمـالـاتـ برـتـرـ اـخـرـوـیـ و إـلـهـیـ مـمـکـنـ نـمـیـبـودـ. برـایـ هـمـینـ، درـ حـدـیـثـ آـمـدـهـ اـسـتـ کـهـ "دـنـیـاـ مـزـرـعـهـ آـخـرـتـ اـسـتـ"ـ، و حـضـرـتـ عـلـیـ عـلـیـهـ السـلـامـ کـسـیـ کـهـ دـنـیـاـ رـاـ نـکـوهـشـ مـیـکـرـدـ، سـرـزـنـشـ نـمـوـدـ، و درـ بـخـشـیـ اـزـ سـخـنـانـ چـنـینـ فـرـمـودـ:

إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ صِدْقَهَا وَ دَارُ غَافِيَةٍ لِمَنْ فَهِمَ عَنْهَا وَ دَارُ غَنِيَّ لِمَنْ تَرَوَدَ مِنْهَا وَ دَارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اَعْظَمَ بِهَا مَسْجِدٌ اَحْبَاءَ اللَّهِ وَ مُحَلَّى مَلَائِكَةَ اللَّهِ وَ مَهْبِطُ وَحْيِ اللَّهِ وَ مَنْجُرُ اُولِيَاءَ اللَّهِ اُكْتَسِبُوا فِيهَا الرَّحْمَةَ وَ رَبُّحُوا فِيهَا الْجَنَّةَ (محقا دنیا سرای راستی است برای کسی که آن را تصدیق کرد، و سرای اینمی است برای کسی که فرمید از آن، و سرای توانگری است برای کسی که از آن توشه بر گرفت، و سرای پند است برای کسی که از آن پند گرفت، و مسجد دوستان خدا و جای نماز گزاردن

فرشتگان خدا، و جای فرود آمدن وحی خدا، و جای بازرگانی دوستاران خدا است که در آن رحمت به دست آوردنده و سود بردنده در آن بهشت را)

برای همین، گفته شده است کسی می‌تواند اول الاولین باشد که آخر الایخین شده باشد، و با نزول در نشأه عنصريه در تمامی حجب قرار گرفت، و آنگاه، همه حجب را خرق کرده باشد. او آخر الایخین است همانطور که اول الاولین است، او از غیب هویت نازل شده است به سوی شهادت مطلق، و او لیله القر است و برای اوست خروج از جمیع حجب به ظهور یوم القیامه در او پس او روز قیامت است.

بنابراین، حضرت علی عليه السلام در اینجا نکوهید تعلق به عالم طبیعت را به حیثی که موجب خلود سوی آن شود، و هشدار داد ما را که این سرای جاودانی نیست، بلکه برای آن فناء و نیستی تقدیر شده است، و اهل آن مجبور به ترکش می‌باشند. پس، چه بهتر که انسان از هم اینک به فکر زاد و توشه سفر خود از دنیا باشد. شاید از همین باب باشد قول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم "جُبَّ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ تَلَاثٌ: النِّسَاءُ، وَالظَّيْبُ، وَجُعْلُتْ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ" (محبوب گردانده شد برای من از دنیای شما سه چیز: زنان، بوی خوش، و قرار داده شدن نور چشم در نماز).

8. السَّاكِنُونَ مَسَاكِنُ الْمَوْتِيِّ: و جای گرفته در جایگاههای مردگان. پدری که می‌داند جایگاهی که هم اینک او در آن ساکن است، جایگاهی است که پیش از او از آن دیگران بوده است که این از مردگان می‌باشند، و او نیز فردا از آن رخت بر خواهد بست.

"مساکن مردگان" به معنای عام شامل تمامی مقامات، دارایی‌ها، ثروت‌ها، و بناهای، و دیگر اموری که از دستی به دستی می‌گردد می‌باشد.

9. الظَّاعِنُونَ عَنْهَا غَدَّاً: و کوچنده از آن فردا. پدری که می‌داند که او نیز به زودی از همه آنچه با اوست جدا خواهد شد، و به سوی پروردگار خویش کوچ خواهد کرد.
حافظ:

یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو
گفت با این همه از سابقه نومید مشو
از چراغ تو به خورشید رسد صد پرتو
تاج کاوس ببرد و کمر کیخسو
دور خوبی گذران است نصیحت بشنو
بیدقی راند که برد از مه و خورشید گرو
خرمن مه به جوی خوش پرورین به دو جو
حافظ این خرقه پشمینه بینداز و برو

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو
گفتم ای بخت بخفتیدی و خورشید دمید
گر روی پاک و مجرد چو مسیحا به فلک
تکیه بر اختر شب دزد مکن کاین عیار
گوشوار زر و لعل ار چه گران دارد گوش
چشم بد دور ز خال تو که در عرصه حسن
آسمان گو مفروش این عظمت کاندر عشق
آنش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت